



بیماری منتهی به مرگ

شرحی روان شناسانه از منظر مسیحی به قصد تہذیب و تنبیہ

| سورن کی بیرکگور | مسعود علیا |

THE SICKNESS UNTO DEATH

| Søren Kierkegaard | Masoud Olia |

بہ روایت فیلسوف

- ۱ -

۹	پیشگفتار مترجم
۱۷	بیماری منتهی به مرگ
۲۱	پیشگفتار
۲۵	درآمد
	بخش اول
۲۹	بیماری منتهی به مرگ نومییدی است
۳۱	الف. نومییدی بیماری منتهی به مرگ است
۴۷	ب. عمومیت این بیماری (نومییدی)
۵۷	ج. اشکال این بیماری (نومییدی)
	بخش دوم
۱۳۱	نومییدی گناه است
۱۳۳	الف. نومییدی گناه است
۱۷۹	ب. پیوستگی گناه
۲۲۳	نمایه

پیشگفتار مترجم

بیراه نیست اگر بگوییم یکی از مهم‌ترین خصوصیات و دستاوردهای متفکرانی که در زمره فیلسوفان اگزیستانس جای داده شده‌اند توجه کردن و توجه دادن به ساحت «احوال» انسانی بوده است. آن‌هم در افق وسیع‌تری که در آن احوالی چون ملال، اضطراب، امید، احساس گناه و جزاینها، و رای جنبه صرفاً روان‌شناختی‌شان، واجد دلالت‌هایی هستی‌شناختی و اگزیستانسیال محسوب شده‌اند. در این میان یکی از اولین نام‌هایی که از خاطر می‌گذرد سورن کی‌یرکگور، فیلسوف دانمارکی، است. در کتابی که در دست دارید او را سرگرم کندوکاو درباره‌ی حالی می‌بینیم که احتمالاً همه ما، کم یا بیش، در گذشته یا حال، دستخوش آن بوده‌ایم: نومیدی. بیماری منتهی به مرگ، کتابی که «کی‌یرکگور آن را (در کنار ترس و لرز) یکی از دو اثر برتر خویش می‌دانست و گواردینی^۱ آن را مناسب‌ترین مقدمه بر اندیشه او می‌شمرد»^۲، در اوایل سال

۱. رومانو گواردینی (Romano Guardini)؛ کشیش و نویسنده آلمانی (۱۹۶۸-۱۸۸۵).

۲. به نقل از

Louis Dupré, "The Sickness unto Death: Critique of the Modern Age", in *The Existentialists: Critical Essays on Kierkegaard, Nietzsche, Heidegger, and Sartre*, edited by Charles Guignon, Lanham: Rowman and Littlefield Publishers, Inc, 2004, p.33.

سخن می‌رود. در این بخش، که عمدتاً حال و هوایی الهیاتی دارد، نویسنده پدیدهٔ نومیدی را در بستری مسیحی می‌کاود و آن را بالاخص در نسبت با گناه قرار می‌دهد: نومیدی گناه است و ماندن در وضعیت گناه، گناهی دیگر. این بخش دفاعی است از ایمان مسیحی به عنوان بدیل بی‌مانند نومیدی و صراط مستقیم خودبودگی اصیل. در هر دو بخش البته وجه تهنیدی و ترغیبی کار کی‌یرکگور هم به چشم می‌خورد، مخصوصاً در نقد روزگار مدرن^۱ و نکوهش هم‌روزگاران^۲ش به جهت اینکه خود را از کف داده‌اند و فراخواندن آنها به اینکه نومیدی پیدا و پنهان خویش را ببینند و «خودی شوند که هستند». به هر تقدیر، خواه با راهی که نویسنده برای شفا یافتن از بیماری نومیدی پیش می‌نهد — و از ایمان مسیحی می‌گذرد — همدلی داشته باشیم خواه نداشته باشیم، دشوار می‌توان منکر شد که او چشمی تیزبین در تشخیص این بیماری دارد، حتی در جایی که ظواهر امر از سلامت خبر می‌دهند.

عنوان کتاب کی‌یرکگور تلمیحی است به ماجرای مرگ و رستاخیز ایلعازر در عهد جدید. کی‌یرکگور خود در «درآمد» و متن کتابش دربارهٔ خاستگاه و مدلول این تعبیر سخن می‌گوید و مراد خویش را از آن روشن می‌کند. «بیماری منتهی به مرگ» معادلی است که من با توجه به شرح خود کی‌یرکگور برگزیده‌ام و بر سایر معادل‌هایی که می‌توان آورد ترجیح داده‌ام، معادل‌هایی نظیر مرض موت، مرض متصل به موت، بیماری مرگ انجام، بیماری تا پای مرگ و... اصطلاح «روان‌شناسانه» نیز، که در عنوان فرعی کتاب به کار رفته

۱۸۴۸ ظرف چند ماه نوشته شد و پس از اینکه کی‌یرکگور نهایتاً بر تردیدهایش دربارهٔ انتشار آن فائق آمد، در سال ۱۸۴۹ انتشار یافت، شش سال پیش از مرگ نابهنگام نویسنده‌اش در چهل و دو سالگی. مسئلهٔ نومیدی، که از سال‌ها پیش دغدغهٔ خاطر کی‌یرکگور بود، مضمون اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد، اما مواجههٔ او با این مسئله به گونه‌ای است که پای مسائل اگزیستانسیال مهمی چون، خود بودن، فردیت، گناه، ایمان و جز اینها نیز به میان می‌آید. به این ترتیب نومیدی در شبکه‌ای از مفاهیم دیگر کی‌یرکگوری جای داده می‌شود و پرتوی بر این مفاهیم نیز می‌اندازد، چنان‌که خود نیز در پرتو این مفاهیم واکاوی و روشن می‌شود.

کتاب از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول، که صبغهٔ فلسفی تری دارد، به تعبیر لویی دوپره، «تحلیلی پدیدارشناسانه» از نومیدی است. در اینجا نویسنده نومیدی را با تکیه بر ایدهٔ خود^۳ به منزلهٔ هم‌نهادی از اضداد به وصف می‌کشد و اقسام نومیدی را بر حسب خواست خود بودن یا خود نبودن شرح می‌دهد. نومیدی «بیماری خود» است، بیماری منتهی به مرگ به معنایی که کی‌یرکگور از این تعبیر مراد می‌کند. در عین حال، نومیدی پدیده‌ای یکسره منفی نیست و با شرحی که در کتاب آمده است رگه‌ای مثبت نیز دارد. از سرگذراندن این تجربه و تأمل دربارهٔ آن می‌تواند راهی باز کند به سوی رستگاری‌ای که در بخش دوم کتاب از آن

۱. بنگرید به

“Historical Introduction” to *The Sickness unto Death: A Christian Psychological Exposition for Upbuilding and Awakening*, edited and translated with introduction and notes by Howard V. Hong and Edna H. Hong, Princeton: Princeton University Press, 1980.

2. self

۱. بنگرید به مقالهٔ دوپره که پیش‌تر مشخصات آن ذکر شد. او به تفصیل این وجه کتاب کی‌یرکگور را تشریح و در عین حال نقد کرده است.

الف

نومیدی بیماری منتهی به مرگ است

الف. نومیدی نوعی بیماری روح، نوعی بیماری خود، است و
براین اساس می‌تواند سه شکل پیدا کند: اینکه آدمی
در نومیدی، از اینکه خودی دارد آگاه نباشد (که نومیدی
به معنای دقیق کلمه نیست)؛ اینکه آدمی در نومیدی
نخواهد خودش باشد؛ و اینکه آدمی در نومیدی بخواهد
خودش باشد

آدمی روح^۱ است. اما روح چیست؟ روح خود^۲ است. اما خود
چیست؟ خود نسبتی^۳ است که با خودش نسبت دارد یا نسبت
داشتن نسبت با خودش در نسبت است؛ خود، نسبت نیست بلکه
عبارت است از نسبت داشتن نسبت با خودش. آدمی هم‌نهادی^۴
از نامتناهی و متناهی، زمانمند و ابدی، اختیار و ضرورت است.
در یک کلام آدمی از جنس هم‌نهاد است. هم‌نهاد نسبتی است
میان دو چیز. به این شیوه که نگاه کنیم، آدمی هنوز خود نیست.

1. spirit
2. self
3. relation
4. synthesis

خودش خودش را ایجاد کرده بود، در این صورت تنها یک شکل ممکن می‌بود: اینکه آدمی نخواهد خودش باشد، اینکه بخواهد خودش را از میان بردارد؛ اما در این صورت این شکل ممکن نبود: اینکه آدمی در نومییدی بخواهد خودش باشد [یا در نومییدی خود بودن را خواستن]. این صورت‌بندی دوم مشخصاً بیان وابستگی تام‌وتمام نسبت (خود) است، بیان اینکه خود نمی‌تواند به اتکای خودش به توازن و آرامش دست یابد یا در توازن و آرامش به سربرد بلکه تنها، در نسبت داشتن با خودش، به اتکای نسبت داشتن با آنچه کل نسبت را ایجاد کرده است، می‌تواند چنان شود. آری، این شکل دوم نومییدی (اینکه آدمی در نومییدی بخواهد خودش باشد) بعید است مشخص‌کننده صرفاً نوع متمایزی از نومییدی باشد، به حدی که، برعکس، هرگونه نومییدی را نهایتاً می‌توان به آن بازگرداند و در آن حل کرد. اگر شخص نومییدی‌اش باخبر باشد، چنان‌که فکر می‌کند باخبر است، و به شکل بی‌معنایی از آن، همچون چیزی که دارد براو حادث می‌شود، سخن نگوید (کم‌وبیش به همان صورت که شخص دچار سرگیجه در حالت توهم عصبی از باری روی سرش یا از چیزی که روی او فشار آورده است و نظایر اینها حرف می‌زند، بار و فشاری که با این حال چیزی بیرونی نیستند بلکه انعکاس وارونه‌ای از امر درونی‌اند) و حال با تمام قوا بکوشد به دست خودش و تنها به دست خودش نومییدی را در هم بشکند، در این صورت او همچنان نومیید است و با وجود همه تلاش‌هایی که در ظاهر به خرج می‌دهد تنها خودش را هرچه عمیق‌تر در نومییدی عمیق‌تری فرومی‌برد. نسبت معیوب^۱ نومییدی

1. misrelation

در نسبت بین دو چیز، نسبت، حد سوم^۱ است در هیئت وحدتی سلیبی، و آن دو چیز با آن نسبت، نسبت دارند و در [خود] آن نسبت با آن نسبت؛ اگر از وجه امر نفسانی بنگریم، نسبت میان امر نفسانی و امر جسمانی چنین نسبتی است. اما اگر نسبت با خودش نسبت داشته باشد، آن‌گاه این نسبت، حد سوم^۱ ایجابی است، و این همان خود است.

چنین نسبتی که با خودش نسبت برقرار می‌کند، یعنی خود، یا باید خودش خودش را ایجاد کرده باشد یا باید به دست غیر ایجاد شده باشد.^۲

اگر این نسبتی که با خودش نسبت دارد به دست غیر ایجاد شده باشد، در این صورت این نسبت در واقع حد سوم است، ولی آن‌گاه این نسبت، یعنی حد سوم، نسبتی است که خودش هم با آنچه کل نسبت را ایجاد کرده است نسبت دارد.

خود انسانی چنین نسبت اشتقاقی و ایجادشده‌ای [به دست غیر] است، نسبتی که با خودش نسبت دارد و در نسبت داشتن با خودش، با غیر نسبت دارد. به همین دلیل است که دو شکل از نومییدی به معنای دقیق کلمه، ممکن است. اگر خودی انسانی

1. third term

۲. این چند بند آغازین، بی‌اغراق از دشوارترین و درعین حال مهم‌ترین بندهای کتاب است. چنان‌که الستره‌نی اشاره می‌کند، این سه بند نفس‌گیر «چکیده‌ای از اصطلاحات فلسفی کتاب‌اند» و زبان به شدت انتزاعی کی‌یرکگور در اینجا حتی بعضی مفسران را بر آن داشته که بگویند این چند بند، نقیضه‌ای (parody) است بر شیوه نگارش هگل که در بسیاری جاها روی سخن کی‌یرکگور یا اوست یا گوشه چشمی به او دارد. در هر حال، کی‌یرکگور در این چند بند موجز، زمینه بحث خود را می‌چیند. از خود (self) سخن می‌گوید که به‌زعم او اولاً و اساساً از جنس نسبت (relation) است، اما نسبتی انعکاسی، نسبتی که با خودش نسبت دارد (self-relating). این مضمونی است که بر سراسر بحث او درباره نومییدی سایه گسترده و گام به گام روشن‌تر می‌شود. م. ف.

نسبت معیوب ساده‌ای نیست، بلکه نسبت معیوبی است در نسبتی که با خودش نسبت دارد و به دست غیر ایجاد شده است، به طوری که این نسبت معیوب در آن نسبتی که لئفسه است، همچنین خودش را در نسبت با قدرتی که ایجادش کرده است بی نهایت منعکس می‌کند.

فرمولی^۱ که وضعیت خود را در حالت ریشه‌کن شدگی کامل نومیدی توصیف می‌کند از این قرار است: خود در نسبت داشتن با خودش و درخواستن اینکه خودش باشد، به طور شفاف در قدرتی که آن را ایجاد کرده است می‌آرمد.

ب. امکان و فعلیت نومیدی

آیا نومیدی حسن است یا عیب؟ پاسخ این است که نومیدی به طرز مطلقاً دیالکتیکی هم این است و هم آن. اگر صرفاً آیدۀ نومیدی [یا نومیدی در حالت انتزاعی] را در نظر بگیریم، بدون هیچ تصویری از کسی که نومید است، در این صورت باید آن را حسنی عظیم به حساب آورد. امکان این بیماری امتیاز انسان نسبت به حیوان است، و این امتیاز او را به صورتی متمایز می‌کند که سراپا فرق دارد با تمایزی که انسان به موجب راست قامتی و راه رفتن روی دو پا دارد، زیرا این امتیاز حاکی از راست قامتی یا والایی نامتناهی است، حاکی از اینکه او روح است. امکان این بیماری، امتیاز انسان نسبت به حیوان است؛ آگاه بودن از این بیماری امتیاز انسان مسیحی نسبت به انسان طبیعی است؛ و شفا پیدا کردن از این بیماری رستگاری انسان مسیحی است.

نتیجه اینکه قابلیت نومیدی حسنی است نامتناهی، و با این همه نومید بودن نه تنها بدترین بداقبالی و فلاکت، بلکه تباهی است. به طور کلی این در مورد نسبت امکان و فعلیت صدق نمی‌کند. اگر قابلیت فلان یا بهمان بودن نوعی حسن باشد، در این صورت به طور بالفعل چنان بودن حتی حسن بزرگ تری است؛ به عبارت دیگر، بودن در قیاس با قابلیت بودن نوعی صعود است. اما در خصوص نومیدی، بودن در قیاس با قابلیت بودن نوعی نزول است؛ این نزول همان قدر در منتهای حسیض است که حسن امکان در اوج است. در نتیجه، در خصوص نومیدی، نومید نبودن گامی در مسیر صعود است. اما در اینجا این مقوله بار دیگر دوپهلوست. نومید نبودن همسان با لنگ نبودن، نابینا نبودن و مانند اینها نیست. اگر نومید نبودن بر چیزی نه بیشتر و نه کمتر از نومید نبودن دلالت کند، در این صورت دقیقاً به معنای نومید بودن است. نومید نبودن باید دال بر امکان از بین رفته قابلیت نومید بودن باشد؛ اگر قرار باشد شخصی به راستی نومید نباشد، باید هر لحظه این امکان را از بین ببرد. این مطلب به طور کلی در مورد رابطه فعلیت و امکان صدق نمی‌کند. درست است که متفکران می‌گویند فعلیت، امکان از بین رفته است، اما این حرف کاملاً صحیح نیست؛ فعلیت، امکان به کمال رسیده، امکان فعال است. در اینجا، برعکس، فعلیت (نومید نبودن) امکان ناتوان و از بین رفته است، و به همین دلیل است که نوعی نفی نیز هست؛ اگرچه فعلیت در ارتباط با امکان معمولاً از جنس تأیید است، اما در اینجا از جنس انکار است. نومیدی نسبت معیوبی است در نسبت نوعی هم نهاد که با خودش نسبت دارد. اما این هم نهاد، آن نسبت معیوب نیست؛ صرفاً امکان است، یا در این هم نهاد، امکان آن نسبت معیوب

۱. کاربرد کلمه «فرمول» در اینجا و پاره‌های دیگری از کتاب ظاهراً با فرم یا قالب جبری (algebraic) این متن بی‌ارتباط نیست. بنگرید به پانویشت ص ۱۴۲. م. ف.